

دو فصلنامه پژوهشنامه حقوق عمومی عدالت

سال اول، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۶

ایالات متحده آمریکا؛ شورای امنیت، ناتو و جابه‌جایی نقش‌ها

سیروس امید^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۲۵

چکیده

پژوهش حاضر تلاشی است در راستای پاسخ‌گویی به این سوال که پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از چه نقش و جایگاهی در ساختار نظام بین‌المللی برخوردار است؟ و از سوی دیگر به‌رغم تصور همگانی، شورای امنیت به نحوی که اساساً مورد انتظار بوده است، عمل نمی‌کند. هدف این مقاله، کنکاش و بررسی ریشه‌ها و علل جابه‌جایی نقش شورای امنیت و ناتو در بحران‌ها و اختلافات بین‌المللی بود. به همین دلیل، مجموعه‌ی مطالب ارائه شده معطوف به یافتن پاسخی برای این منظور بوده است. پاسخ مورد نظر در جای‌جای مقاله ذکر شده است. با این همه بر پایه‌ی آنچه تاکنون دریافته‌ایم، در شرایط بعد از جنگ سرد آمریکا پس از فروپاشی رقیب خود یعنی اتحاد جماهیر شوروی سابق، اساساً در میان دولت‌های غربی تنها کشوری بود که توانایی رهبری سیاسی و ایدئولوژیک آن‌ها را دارا بود. بر همین اساس و با استفاده از خلاء قدرت ناشی از هم‌پاشیدگی ابرقدرت رقیب، این کشور در بحران‌ها و اختلافات بین‌المللی حاضر به دخالت است که دربردارنده‌ی منافی برای آن باشد. در غیر این صورت دخالتی صورت نمی‌گیرد. از این رو، این فرضیه مورد آزمون قرار گرفت که ناتو در پهنه‌ی تحولات روابط بین‌المللی خواسته یا ناخواسته نقش و جایگاهی را عهده‌دار گردیده که این امر مهم به‌عنوان یک وظیفه، طبق منشور برعهده‌ی شورای امنیت قرار داده شده است. البته با بررسی عملکرد دولت آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ می‌توان گفت که ایفای نقش‌گزینشی و دلخواهانه‌ی این کشور در حل‌وفصل اختلافات و بحران‌های سیاسی باعث این امر گردیده است.

واژگان کلیدی: شورای امنیت، ناتو، نقش، دولت، سازمان ملل متحد.

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه عدالت؛ sirous.omidi@yahoo.com

مقدمه

جهان امروز با تحولاتی انقلابی مواجه است. در این میان نظام بین‌المللی، مقوله‌ای پویاست و اطلاعات و ابزارها و نهادهای مورد نیاز برای نظم بخشیدن به این نظام باید وابسته به شرایط کنونی و آتی این نظام باشد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ و به دنبال آن از بین رفتن بلوک کشورهای سوسیالیستی از یک سو فرصت بسیار مناسبی برای کشورهای غربی و به اصطلاح بلوک سرمایه‌داری فراهم آورد تا با استفاده از خلاء قدرت ناشی از هم‌پاشیدگی ابرقدرت رقیب، حوزه‌ی نفوذ خود را اعم از فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی به سمت کشورهای شرقی گسترش دهد. بر همین اساس و با استفاده از خلاء قدرت ناشی از هم‌پاشیدگی ابرقدرت رقیب، این کشور در بحران‌ها و اختلافات بین‌المللی حاضر به دخالت است که در بردارنده‌ی منافی برای آن باشد، در غیر این صورت دخالتی صورت نمی‌گیرد. یعنی اینکه تلاش می‌کند تا در حل و فصل اختلافات و بحران‌های سیاسی و همچنین در روند حفظ صلح و اجرای حقوق بین‌الملل مشارکت فعالی داشته باشد. البته با بررسی عملکرد این دولت در نحوه‌ی این مشارکت در زمینه‌های گفته شده، همواره نقش خویش را به صورت گزینشی ایفا می‌نماید.

توضیح بیشتر اینکه، این دولت تا حدی حاضر به ایفای نقش خود در اختلافات و بحران‌های ایجاد شده در هر نقطه از جهان است که با منافع ژئوپلیتیک و استراتژیک آن هماهنگی داشته و نهایت امر اینکه به نفع آن نیز باشد. در غیر این صورت حاضر به دخالت نخواهد بود. برای مثال می‌توان به بحران یمن اشاره داشت. که چون حمله‌ی عربستان سعودی به کشور بی‌دفاع یمن، حمایت از عربستان سعودی با منافع آمریکا همخوانی دارد، عملاً شورای امنیت و دولت آمریکا به مثابه تأثیرگذارترین عضو این شورا به صورت مستقل، نه تنها هیچ اقدامی در جهت حل بحران و توقف حملات عربستان سعودی علیه مردم مظلوم یمن مبادرت نمی‌نماید و حتی از عملکرد دولت عربستان سعودی نیز حمایت می‌نماید.

بدین ترتیب، زمانی که منافع این ابرقدرت در خطر قرار گیرد، با توسل به زور از طریق سازمان ملل اقدام می‌نماید. برای مثال می‌توان مورد عراق را در سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱ و سومالی در سال

۱۹۹۲ و بوسنی هرزگوین در سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ و همچنین سرنگونی صدام حسین در عراق در سال ۲۰۰۳ و حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان پس از حملات ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ نام برد. این دولت در مواقعی که از حمایت سازمان ملل و شورای امنیت برخوردار نگردد، با نادیده گرفتن مفاد منشور ملل متحد، از طریق ناتو اقدام می‌نماید. برای مثال می‌توان بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ میلادی را نام برد. (حسین‌نوروزی و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۳۰۶)

همچنین می‌توان مواردی را نیز مثال زد که چون برای منافع دولت آمریکا اهمیتی نداشته است از اقدام نظامی خودداری نموده است، برای مثال موارد رواندا در سال ۱۹۹۴ و سیرالئون در سال ۲۰۰۰ میلادی می‌توان برشمرد. (حمید دهقانی نیا، ۱۳۹۰، همشهری پایداری)

بنابراین، دولت ایالات متحده‌ی آمریکا در بحران‌ها و اختلافاتی حاضر به پذیرش نقش و ایفای آن است که اولاً، منافی برای این کشور دربرداشته باشد و ثانیاً، روش‌های حفظ و بهره‌برداری از این منافع عملاً به دو صورت امکان‌پذیر است: یکی اینکه اگر از حمایت سازمان ملل برخوردار باشد، از طریق شورای امنیت مبادرت به توسل به زور در کشورهای موردنظر می‌نماید، و اگر از این حمایت برخوردار نباشد، از طریق سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) اقدامات توسل به زور خویش را پیش می‌برد.

۱- شورای امنیت و ناتو در یک نگاه

در میان اسناد حقوقی بین‌المللی می‌توان به منشور سازمان ملل متحد اشاره نمود که اصول زیربنایی حقوق بین‌الملل معاصر را تشکیل می‌دهد. هسته‌ی فعالیت نظام ملل متحد، حفظ صلح جهانی است که برعهده‌ی «شورای امنیت» قرار دارد. علی‌رغم رشد قابل توجه تعداد کشورها، افزایش ارتباط میان کشورها و ریشه‌های گسترده‌ی تنش‌های بین‌المللی طی شش دهه گذشته، شورای امنیت در بین ارکان اصلی سازمان ملل از کمترین اعضا و بیشترین اختیارات برخوردار بوده است. همچنین به‌رغم تصور همگانی، شورای امنیت به نحوی که مورد انتظار بوده است؛ عمل نمی‌کند. به دلیل نوآوری‌های سازمانی قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده‌ی آمریکا، شورای امنیت را در دوره‌ی پس از جنگ سرد تبدیل به چیزی کاملاً متفاوت از آنچه در سال ۱۹۴۵ تصور می‌رفت، کرده است.

در فصل پنجم، ماده‌ی ۲۴ منشور سازمان ملل متحد، مسئولیت پیشگیری از جنگ و همچنین واکنش نسبت به بروز آن را به شورای امنیت واگذار می‌نماید و تحت فصل هفتم منشور، اختیار خاصی به این شورا داده شده است تا به نیابت از تمام کشورهای عضو عمل نماید. حتی اگر این نیابت به معنای استفاده از نیروی نظامی باشد.

طبق ماده‌ی ۳۹ منشور اگر شورای امنیت تشخیص دهد که تهدید علیه صلح، نقض صلح یا تجاوز وجود دارد، آنگاه می‌توان اقداماتی را به نحو مذکور در مواد ۴۱ و ۴۲ در برابر آن اعمال نماید.

نکته‌ی اصلی بحث این است که وفق منشور، شورای امنیت مسئولیت اولیه در خصوص حفظ صلح و امنیت جهانی را برعهده دارد. لیکن این هدف مهم و دیگر آمال و آرمان‌هایی که برای سازمان ملل متحد در ابتدای شکل‌گیری برای آن متصور بودند، به‌علت رقابت بین دو ابرقدرت آمریکا و شوروی سابق و دیگر اوضاع و احوال بین‌المللی باعث شدند که دولت‌ها در جهت افزایش امنیت خویش به پیمان‌ها و ائتلاف‌های منطقه‌ای روی بیاورند. این امر، باعث کاهش نقش سازمان ملل متحد در حل موضوعات بین‌المللی و منطقه‌ای و همچنین باعث کاهش اعتبار بین‌المللی این سازمان گردید. سیر این تغییر جهت در طرح امنیت دسته‌جمعی تا حال حاضر به نفع ائتلاف‌های منطقه‌ای و از طرف دیگر در جهت کاهش اعتبار و اهمیت سازمان ملل متحد کماکان به پیش می‌رود.

در این میان می‌توان به یکی از مهمترین و تاثیرگذارترین و حتی اگر گزافه نباشد پایدارترین سازمان‌های بین‌المللی دفاعی تحت عنوان سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) اشاره داشت. سازمانی که با امضای ۱۲ کشور در سال ۱۹۴۹ و در برابر کمونیسم شوروی و نمادش پیمان ورشو پا به عرصه‌ی وجود گذاشت، با فروریختن دیوار برلین به عنوان نماد پایان جنگ سرد، نه تنها همانند رقیبش به تاریخ نیپوست بلکه امروزه پس از ۶۷ سال از گذشت این پیمان تعداد اعضایش به ۲۸ عضو ثابت و تعدادی از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی همکار و شریک گسترش یافته است. (سجاد سلطان زاده، ۱۳۹۰، ص ۳۰)

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به‌عنوان یک سازمان بین‌المللی دفاعی که با هدف تامین امنیت جمعی در برابر بلوک شرق (شوروی سابق) تشکیل شد؛ حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این سازمان توانست با ارائه‌ی تفسیرهای جدیدی از نقش و مسئولیت خویش و همچنین ارائه‌ی کارویژه‌های جدید به حیات خود ادامه دهد.

صرف‌نظر از تفسیرهای جدیدی از قبیل مداخله‌ی بشردوستانه تا مسئولیت حمایت که توسط این سازمان انجام می‌پذیرد، یکی از علت‌های اصلی پایداری این سازمان می‌تواند ناشی از دو منشا و علت باشد: اولین علت این است که دولت آمریکا حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی کماکان حامی اصلی این سازمان به شمار می‌رود؛ دیگر اینکه کشورهای اروپایی به‌علت اینکه شاهد برخی از مخربترین و وحشیانه‌ترین منازعات جهانی، از جنگ‌های ۳۰ ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸) تا جنگ‌های ناپلئونی (۱۸۱۵-۱۸۰۳) و از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) تا جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) بوده‌اند، به علت ترس از تکرار این‌گونه جنگ‌ها حاضرند، تمامی تلاش خویش را مصروف حیات این سازمان نمایند تا در مواقع بحرانی بتوانند از وقوع چنین جنگ‌هایی در قاره اروپا حتی‌المقدور جلوگیری نمایند.

کوتاه سخن اینکه، حیات درونی سازمان ملل متحد و از جمله شورای امنیت در واقع آینه‌ی تعاملات قدرت در صحنه‌ی بین‌المللی و بازتاب نابرابری‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان است. دولت‌ها به‌خصوص قدرت‌های بزرگ به‌منظور حفظ جایگاه جهانی خود، همواره در تلاش هستند تا اراده‌ی خود را در جهت برآورده ساختن منافع ملی کشور خویش، به شکلی به کار گیرند که بیشترین مزیت و بهره‌برداری را در پی داشته باشد. حتی اگر این امر به تقلیل نقش و جایگاه شورای امنیت و در نهایت سازمان ملل متحد و در عوض به ارتقاء نقش و جایگاه سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) منجر گردد.

تا جایی که حتی دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، کوفی عنان را به عکس‌العمل وا می‌دارد و ایشان بر این باور است که سازمان ملل متحد را تنها به‌عنوان شریک جزیی در بسیاری از تهدیدات اخیر نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی در نظر می‌گیرند. (سید داود آقایی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶)

علی‌رغم این چالش‌ها، این پژوهش بر این فرضیه استوار است که در تعدادی از بحران‌های بین‌المللی که به حوزه‌ی خاص وظایف و مسئولیت‌های شورای امنیت مربوط بوده است، ناتو توانسته است تا حدودی این نقش را ایفا نماید. یکی از دلایل اصلی این پذیرش نقش، به میل و اراده‌ی آمریکا وابستگی دارد که در ادامه به بررسی این جابه‌جایی نقش‌ها در قالب بررسی بعضی از وقایع و بحران‌ها خواهیم پرداخت.

۲- بحران عراق (۱۹۹۱-۱۹۹۰)

فصل ۷ منشور سازمان ملل متحد قدرت فائقه‌ای را به شورای امنیت تفویض نموده تا در صورت لزوم از مجازات‌های نظامی و غیر نظامی استفاده کند. (مواد ۴۱ و ۴۲ منشور)

نیروهای پیش‌بینی شده در مواردی که در منشور جزو وظیفه‌ی شورای امنیت جهت اعمال مجازات‌های نظامی بهره می‌برد نیروی سازمان ملل تلقی می‌شود که براساس موافقت‌نامه‌های خاص با دولت‌ها در اختیار این شورا قرار می‌گیرد. البته هر چند کمیته ستاد نظامی که اداره کننده‌ی این نیروها طبق منشور می‌بایست تشکیل شود، لذا این قسمت از منشور هرگز به اجرا در نیامد. حتی در دوران جنگ سرد اقدام این شورا در اعزام نیرو به کره در سال ۱۹۵۰ و اعطای فرماندهی آن نیروها به آمریکا در غیاب شوروی سابق خود حکایتی مستند و تاریخی از این امر دارد که آمریکا به سادگی از پرچم سازمان ملل متحد، در جهت برآورده نمودن خواسته‌های خویش قدم برمی‌دارد (آلوارز. خوزه ای، ۱۳۷۷، ص ۱۵۲) و نگاهی ابزارگونه به شورای امنیت، در راستای تحقق اهداف خویش در عرصه‌ی بین‌المللی دارد. با وصف اینکه بعضی از کارشناسان حقوق بین‌الملل از جمله مایکل رایزمن بر این عقیده بودند که جنگ کره شمالی علیه کره جنوبی در سال ۱۹۵۰ این قابلیت را داشت که در قالب یک جنگ داخلی به آن نگاه کرد. بدین ترتیب دخالت شورای امنیت با خدشه‌های مواد منشور مواجه بود. (آلوارز.خوزه ای، ۱۳۷۷، ص ۱۵۲)

در ادامه می‌توان مقدماتاً به انگیزه‌های حمله‌ی دولت عراق علیه دولت کویت به مواردی اشاره داشت. هزینه‌های سنگین جنگ ۸ ساله با ایران، پایین بودن قیمت نفت، اصرار دولت عراق در جهت افزایش قیمت نفت، مخالفت کشورهای عربی و به‌خصوص دولت کویت با این خواسته‌ی عراق، ادعای ارضی نسبت به کویت و همچنین سرافکنندگی عراق در جنگ با ایران به این دلیل که این کشور با انگیزه‌ی تصرف ایران، جنگ را آغاز کرده بود در خاتمه‌ی جنگ عملاً به‌جز تحمیل هزینه‌های بسیار گزاف و بدهی‌های باقی مانده عاید دیگری برای این کشور در برنداشت، جملگی باعث گردید که عراق به کویت حمله نماید.

همچنین یادآوری می‌گردد که تجربه‌ی حمله‌ی این کشور به ایران و متعاقب آن که با عدم اعتراض بین‌المللی همراه بود، دیکتاتور سابق عراق را وسوسه کرد تا بدون هیچ دغدغه‌ای به کویت حمله کند. (حسین ارجینی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۳)

در روز دوم اوت ۱۹۹۰ میلادی در یک تهاجم گسترده، کویت توسط عراق اشغال و این کشور را ضمیمه‌ی خاک خود اعلام نمود. شورای امنیت چند ساعت پس از این حمله تشکیل گردید که منجر به صدور قطعنامه‌ی ۶۶۰ این شورا شد. این قطعنامه دربردارنده‌ی احراز نقض صلح و امنیت بین‌المللی توسط شورای امنیت بود و ضمن محکوم نمودن آن از عراق خواست بدون هیچ قید و شرطی نیروهای خود را از خاک کویت خارج کند.

قطعنامه‌های زیادی تحت شماره‌های ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷ و ۶۷۰ توسط شورای امنیت صادر گردید که نهایتاً اینکه قطعنامه‌ی ۶۷۸ که از بحث‌انگیزترین قطعنامه‌های صادره توسط شورای امنیت پس از گذشت قریب به ۴ ماه از حمله‌ی عراق به کویت جهت استفاده از زور و مداخله‌ی نظامی علیه کشور عراق به‌منظور آزادسازی کویت صادر گردید.

دلیل بحث‌انگیز بودن این قطعنامه که در سابقه‌ی شورای امنیت تا آن تاریخ حکایت دارد، ناشی از این امر است که شورای امنیت بدون استناد به ماده‌ی خاصی از منشور، مجوز توسل به زور را صادر کرد و فقط به صورت کلی به فصل هفتم منشور استناد نمود. (حسین ارجینی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۳)

در مدتی کمتر از یک سال، ۲۳ قطعنامه و ۸ بیانیه از سوی شورای امنیت صادر شدند که در سابقه‌ی این شورا، در قبال یک مناقشه‌ی بین‌المللی کم سابقه بود. (حسین ارجینی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۳)

حقیقت مطلب آن است که تمام این قطعنامه‌ها در جهت اهداف توسعه‌طلبانه‌ی اعضای دائم شورای امنیت و به‌خصوص آمریکا بودند که از شورای امنیت به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف و منافع سلطه‌جویانه‌ی خود بهره می‌برند.

دلیل ادعا آن است که آمریکا به‌تنهایی دو سوم نیروها و تسلیحات را فراهم نموده بود. همچنین هدایت و کنترل عملیات را نیز بر عهده داشت. (حسین ارجینی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۱) شورای امنیت در این بحران هیچ مرز مشخصی را در بکارگیری زور علیه عراق مشخص ننمود و همچنین هیچ کنترلی بر نیروهای عمل‌کننده نداشت و صرفاً قطعنامه‌های صادره‌ی شورای امنیت مجوزی برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات آمریکا و دیگر متحدانش بود و بس.

حال چنانچه بین دو بحران مزبور مقایسه‌ای انجام پذیرد درخواهیم یافت که عملکرد شورای امنیت در قبال حمله‌ی یک کشور به دو کشور همسایه‌ی خویش تا چه حد و اندازه‌ای می‌تواند متفاوت باشد. در یکی، تصمیم قاطع بر کمک به آن، سرعت و تاثیرگذاری قطعنامه‌های صادره

خویش دارد و در کمتر از یک سال ۲۳ قطعنامه صادر می‌کند و در دیگری در طول ۸ سال فقط ۹ قطعنامه صادر می‌نماید. حتی نماینده‌ی انگلیس در سازمان ملل متحد می‌گوید: «در شورای امنیت، هیچ‌کس شک نداشت که عراق تهاجم گسترده‌ای علیه ایران آغاز کرده است، اما هیچ‌کس مایل به پیروزی ایران انقلابی نبود». (سعید خالوزاده، ۱۳۷۵، ص ۱۲)

بنابراین، اعضای دایم شورای امنیت و به‌خصوص آمریکا، با صلاحیت‌های نامحدودی که برای خویش قایلند، عملکردهای دوگانه‌ای با توجه به منافع و اهداف خویش در قبال بحران‌های بین‌المللی از خود نشان می‌دهند. لذا این بحران جزو آن دسته از دخالت‌های آمریکا محسوب می‌شود که از حمایت سازمان ملل متحد و دیگر متحدان خویش برخوردار گشته و توسل به زور خویش را محقق نمود. لیکن دخالت در بحران عراق در سال ۱۹۹۰ میلادی برای آمریکا، از اینکه رقیب دیرینه‌ی این کشور در سال ۱۹۸۹ فروپاشید خود را یکه‌تاز می‌دید و هم‌چنین در جهت تثبیت هرچه بیشتر این وضعیت همراه بود. نهایتاً اینکه منافع پایداری در دخالت در این بحران از جمله مسئله‌ی نفت برای خود متصور بود.

۳- بحران بوسنی هرزگوین (۱۹۹۵-۱۹۹۲):

بحرانی که همکاری نزدیک شورای امنیت و ناتو را در برداشت. تجزیه‌ی یوگسلاوی و در پی آن بروز فاجعه‌ی بوسنی هرزگوین، زمینه‌هایی برای دخالت اکثر بازیگران بین‌المللی را فراهم آورد. (سید داود آقایی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴)

بحرانی که روسیه از یک سو و از سوی دیگر اتحادیه‌ی اروپا هر یک به ایفای نقشی موثر در اروپا بودند. اتحادیه‌ی اروپا در پی آن بود که توانایی خود را در فرصت به‌دست آمده در محک‌زدن به دخالت در حل‌وفصل نمودن بحران منطقه‌ای بدون وابستگی به آمریکا قرار دهد؛ لیکن از سوی دیگر ماجرا، آمریکا قرار دارد که به نوشته‌ی «تارا کارتا»^۱ پژوهشگر موسسه‌ی مطالعات و تحلیل‌های راهبردی هند، «با تمام قوا تلاش کرد که تا مسئله‌ی یوگسلاوی پیشین و بوسنی هرزگوین به دست اروپایی‌ها حل نشود». (سید داود آقایی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴)

1. Tara Karta.

این بحران به مدت ۴۳ ماه توجه محافل جهانی و به‌ویژه شورای امنیت را به خود معطوف داشت. طی این مدت شورای امنیت با تصویب بیش از ۴۵ قطعنامه درباره‌ی مجموعه‌ی یوگسلاوی سابق و بیش از ۳۰ قطعنامه در خصوص بوسنی هرزگوین صادر نمود. بحرانی که دولت آمریکا در مقابل این پرسش که چرا در برابر جنایات صرب‌ها عکس‌العمل قاطعی نشان نمی‌دهد، صریحاً اعلام کرد: «در منطقه‌ی بالکان منافع آمریکا به خطر نیفتاده است». (روزنامه کیهان، ۱۰/۱۱/۱۳۷۳)

که همین امر می‌تواند، یکی از دلایل طولانی شدن این بحران به حساب آید. یعنی اینکه آمریکایی که منافع خود را در خطر ندیده است در این بحران به این نحو مبادرت به تعیین خط‌مشی می‌نماید که در وهله‌ی اول جامعه‌ی اروپا حل این درگیری را برعهده می‌گیرد و در همان ابتدای امر مذاکراتی بین کشورهای اروپایی انجام می‌پذیرد. لیکن صربستان با این باور که جامعه‌ی اروپا هرگز به تهدید نظامی متوسل نخواهد شد، به جنگ ادامه می‌دهد. (سعید داود آقایی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴)

پس از اینکه اتحادیه‌ی اروپا در حل بحران ناکام می‌گردد، از سازمان ملل درخواست می‌شود که در این مسئله دخالت کند. سازمان ملل نیز می‌بایست از طریق شورای امنیت در این بحران دخالت نماید، این شورا هم با تعلل و صدور قطعنامه‌های کم‌رنگ سیاست اهمال و تسامح را در پیش می‌گیرد و بحران طولانی شد و به مدت ۴۳ ماه به‌طول انجامید.

تعلل شورای امنیت در دخالت قاطع و سریع به انضمام شکست اتحادیه‌ی اروپا در حل بحران، باعث گردید که ملت بوسنی هرزگوین با فجایع انسانی مواجه شوند. عمق فاجعه‌ی انسانی به‌حدی رسید که حتی دبیر کل وقت سازمان ملل اظهار داشت: «شورای امنیت براساس منافع اعضای دائم عمل می‌کند و نه براساس اجرای عدالت»؛ (محمد جواد آسایش زارچی، اطلاعات، ۱۰/۸/۱۳۷۴)

بنابراین، واضح و مبرهن است که با این اظهار دبیر کل وقت سازمان ملل، چنانچه منافع اعضای دائم و به‌خصوص آمریکا به خطر نیفتاده باشد و یا اینکه منافی برای خویش ترسیم ننموده باشند، حاضر به دخالت در بحران نبوده و حتی دیگر اعضای جامعه‌ی بین‌الملل و منطقه‌ای که بتوانند دخالت فعال و موثری داشته باشند را با کارشکنی‌های خویش به بن‌بست و شکست می‌کشاند.

البته در این بحران، پای ناتو نیز به میان کشیده می‌شود و حضور ناتو نیز نتوانست از فجایعی که صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنی هرزگوین انجام دادند، جلوگیری نماید؛ لیکن به‌علت عدم کارایی

سازمان ملل در حل بحران، عملاً راه دیگری به غیر از بکارگیری نیروهای ناتو در این بحران نبود. (سید داود آقایی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶)

بنابراین، با بررسی کوتاه و مختصری که از این بحران انجام گرفت، می‌توان نتیجه گرفت که چنانچه منافع آمریکا در خطر نباشد، به‌طور حتم این فرصت را به سازمان ملل و ترتیبات منطقه‌ای می‌دهد که ناتوانی آن‌ها در حل بحران آشکار شود و آخرالامر اینکه در این بحران با حضور ناتو و به‌خصوص نیروهای این کشور است که بحران تحت کنترل قرار می‌گیرد و به نوشته‌ی «سید داود آقایی»: «ضعف سازمان ملل در بکارگیری مکانیسم‌ها و ترتیبات منطقه‌ای برای مدیریت بحران بوسنی و هرزگوین را نیز باید در نگرش متفاوت بازیگران اصلی در هدایت بحران، اصرار صرب‌ها بر تشکیل صربستان بزرگ و رقابت و اختلاف درونی اعضای اتحادیه اروپا جستجو کرد. همان‌گونه که به تجربه ثابت شد، تا زمانی که پیش‌فرض تصمیمات و اقدامات آن‌ها عدم به‌کارگیری موثر و گسترده‌ی نیروی نظامی بود، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در روش‌های برخورد با موضوع در حل بحران حاصل نشد، تا اینکه در نهایت ایالات متحده آمریکا با ارزیابی ابعاد مختلف بحران و محک زدن عدم توانایی اتحادیه اروپا در ختم جنگ نقش میانجی‌گری موثر را که منجر به امضای قرارداد «دیتون» و برقراری آتش‌بس شد، برعهده گرفت». (مجله دانشکده حقوق علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، شماره ۳۶، ص ۱۲۶)

۴- بحران رواندا (۱۹۹۴)

کشور آفریقایی رواندا از دیرباز، محل سکونت تیره‌هایی از اقوام بانتو بود که «هوتو» نامیده می‌شدند. در قرن پانزدهم تعدادی از مردمان قبیله‌ی «توتسی» از منطقه اتیوپی در شمال این کشور، وارد رواندا شده و ضمن به‌وجودآوردن جامعه‌های طبقاتی، بر دیگران تسلط یافتند. (حمید دهقانی نیا، ۱۳۹۰، همشهری پایداری)

این کشور همواره درگیر اختلاف و جنگ‌های داخلی میان قوم‌های محلی بود. حتی در اوایل استقلال این کشور در سال ۱۹۶۲، به‌علت همین اختلافات قبایل، منجر به قتل عام ۲۰ هزار نفری گردید. لیکن با وصف این قتل‌عام، اختلاف‌ها و جنگ‌های داخلی کماکان در زمان‌هایی در این کشور

به وقوع می‌پیوست؛ تا اینکه بزرگترین جنگ و شورش خونین در ششم آوریل سال ۱۹۹۴ میلادی به‌وقوع پیوست. (حمید دهقانی‌نیا، ۱۳۹۰، همشهری پایداری)

دلایلی که برشمردیم در زمره‌ی دلایل اصلی بود؛ لیکن عامل شتاب‌دهنده به این کشتار فاجعه‌آمیز انسانی عبارت بود از اینکه، یک سال قبل یعنی سال ۱۹۹۳ میلادی، هوتوها برای ایجاد یک دولت موقت ائتلافی باتوتسیها و برگزاری انتخابات آزاد ریاست جمهوری، به توافق رسیده بودند؛ اما در پی ساقط شدن هواپیمای حامل رئیس‌جمهور هوتوی رواندا و کشته شدن وی در آوریل ۱۹۹۴، آتش جنگ با حمله‌ی هوتوهای افراطی شروع و منجر به فاجعه‌ی رواندا گردید. (حمید دهقانی‌نیا، ۱۳۹۰، همشهری پایداری)

در این بحران آمریکا و فرانسه تنها به بهانه‌ی حمایت از جان اتباع خویش و دیگر بیگانگان دخالت‌های محدودی انجام دادند؛ لیکن بنا به همان دلیلی که در ابتدای مقاله ذکر شد چون دخالت در این بحران برای آمریکا منافی در برنداشت حاضر به دخالت مستقیم نشد و یا اینکه از ابزار شورای امنیت و یا ناتو نیز بهره‌برد عملاً خودداری ورزید و فاجعه‌ی رواندا در سال ۱۹۹۴ رقم خورد که تحلیل‌گران بین‌المللی، فاجعه‌ی رواندا را از نقاط سیاه دوران سازمان ملل به حساب می‌آورند. هرچند که در آوریل ۲۰۰۴ میلادی مراسم بزرگداشت دهمین سال این فاجعه توسط سازمان ملل برگزار شد و حتی دبیر کل وقت سازمان ملل متحد اذعان کرد که جامعه‌ی بین‌المللی در سال ۱۹۹۴ رواندا را فراموش کرده بود و امروزه این سازمان می‌کوشد تا با تلاش بیشتر به بازماندگان رسیدگی شود؛ لیکن این قبیل اقدامات نمی‌تواند التیام‌دهنده‌ی زخم‌های مردمی باشد که در مدت سه ماه بیش از ۸۰۰ هزار نفر از افراد قبیله‌ی توتسی و میانه‌روهای هوتوها قتل عام شدند و بیش از ۲ میلیون نفر نیز آواره شدند.

این فاجعه در زمان‌های دور اتفاق نیفتاد که رسانه‌ای نبوده و پوشش خبری و تصویری از آن در دسترس نباشد. بلکه در زمانی به وقوع پیوست که این فاجعه در مقابل چشمان باز با پوشش کامل خبری دنیا و عملکرد بسیار هولناک سازمان ملل و بی‌تفاوتی جامعه‌ی جهانی به بهانه‌ی عدم مداخله در امور داخلی رواندا انجام شد. (حمید دهقانی‌نیا، ۱۳۹۰، همشهری پایداری) در صورتی که مناقشه‌ی بین هوتوها و توتسی‌ها تا حد زیادی محصول سیستم استعماری گذشته بود که آثار سوء آن منجر به این فاجعه‌ی دهشتناک گردید که بیان‌کننده‌ی عملکرد غلط و غیرانسانی قدرت‌های استعماری چه

قبل و چه قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا و هم‌پیمانان آن در حال حاضر در این قبیل کشورها بوده و می‌باشد.

در یادداشت‌های یک خبرنگار به نام دیوید بلتون آمده است که نیروی حافظ صلح سازمان ملل در وسط کشتار، برنامه‌ای تنظیم می‌کنند تا برای حفظ بهداشت محیط، سگ‌های ولگرد که از اجساد توتسی‌های کشته شده تغذیه می‌کردند، به هلاکت برسند اما در وساطت و ممانعت از کشتار مردم غیرمسلح، بی‌طرف و ناظر باقی می‌مانند.

بنابراین، صرف‌نظر از دلایل ایجاد بحران، آنچه که مدنظر است آن است که ایالات متحده‌ی آمریکا و دیگر قدرت‌های تصمیم‌گیر در شورای امنیت مادامی که در یک بحران منافی برای خویش متصور نباشند از دخالت در بحران حتی‌المقدور پرهیز و حتی شورای امنیت سازمان ملل را با موانعی در تصمیم‌گیری صحیح مواجه می‌نمایند.

دلیل اثبات ادعای مزبور بحران رواندا می‌باشد. بحرانی که همواره توسط رسانه‌های غربی و وابسته به این قدرت‌ها و از جمله آمریکا به عنوان روایتی از درد و رنج انسان‌ها ارائه شده و می‌شود، در حالی که دلیل اصلی که همان عدم منافع آمریکا و هم‌پیمانان آن در دخالت در این بحران توسط همین رسانه‌ها برای جامعه‌ی بین‌المللی معقول واقع می‌شود و هیچگاه به آن نمی‌پردازند.

۵- بحران کوزوو (۱۹۹۹)

هنوز مدتی از پایان یافتن بحران یوگسلاوی سابق نگذشته بود که مردم کوزوو برای استقلال از جمهوری فدرال یوگسلاوی تلاش‌های خود را آغاز نمودند.

به‌دنبال شکست تلاش‌های بین‌المللی و رد اجرای قطعنامه‌های ۱۱۶۰ و ۱۱۹۹ شورای امنیت و با از سرگیری عملیات نظامی در کوزوو توسط نیروهای صرب، ناتو در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ به کاربرد اقدام نظامی علیه یوگسلاوی مبادرت نمود، بدون این که قبلاً مجوز شورای امنیت را اخذ کرده باشد. (حسین نوروزی و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۳۰۷)

البته بحران کوزوو از جمله بحران‌هایی بود که مداخله‌ی سریع نظامی ناتو را در برداشت و این سرعت در استفاده از زور چنانچه نگاهی خوش‌بینانه به آن داشته باشیم بیان‌کننده‌ی آن است که اقدامات نظامی ناتو در یوگسلاوی و کوزوو، خود در بردارنده‌ی مسایل جدید حقوقی است. این

مسایل در مورد نقش ترتیبات منطقه‌ای در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است، هر چند که بعضی از حقوقدانان بین‌الملل از جمله «آنتونیو کاسسه» نظری خلاف آن دارد و بیان داشت که توسل به نیروی صلح در کوزوو به لحاظ اخلاقی مشروع بود؛ اما عملی مخالف حقوق بین‌الملل رایج است. (سید داود آقایی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴)

در ادامه به دلایل دخالت آمریکا در بحران کوزوو خواهیم پرداخت. یکی اینکه دولت روسیه با استقلال کوزوو مخالفت شدیدی داشت و از این‌رو آمریکا و غرب بی‌فایده نمی‌دید که بخواهد از مقاومت روسیه در برابر استقلال کوزوو به فرصتی برای دخالت و تحکیم پایه‌های نظامی و سیاسی خود در بالکان استفاده کند. (صلاح‌الدین هرسنی، روزنامه مردم سالاری)

آنچه آمریکا را در مواجهه با چالش‌های روسیه یاری می‌داد، حمایت ناتو بود. آمریکا که خود را مستحق به این حمایت می‌دید از بحران کوزوو و ماجرای استقلال آن به فرصتی برای ایجاد تهدید علیه مواضع و منافع روسیه و کشورهای جنوب شرق اروپا استفاده کرد. اما در نگاه روسیه استقلال کوزوو و ماجرای استقلال آن به فرصتی برای ایجاد تهدید علیه مواضع و منافع روسیه و کشورهای جنوب شرق اروپا استفاده کرد؛ اما در نگاه روسیه استقلال کوزوو، شرایط را برای کانون‌های دیگر بحرانی، کانون‌هایی چون چین، اینگوش، ترانس دینستر و یا کانون‌هایی که شرایط کوزوو را دارا بوده‌اند، فراهم می‌کرد. (مجله الکترونیکی، ۹۵/۶/۲۱)

بنابراین، دخالت در این بحران برای آمریکا منافی به همراه داشت که این دخالت را از طریق ناتو انجام داد. بدین معنی که در این بحران و بحران‌هایی از این قبیل، آمریکا نقش محوری را به ناتو و نقش حاشیه را به شورای امنیت می‌دهد. همچنین در جهت دخالت ناتو در بحران کوزوو، جنبه‌ی حقوقی آن را نیز تحت این عنوان که مداخلات بشردوستانه توسط سازمانی منطقه‌ای مثل ناتو انجام شده و لذا با مجوز چه قبل و چه بعد شورای امنیت همراه می‌گردد؛ لذا به لحاظ حقوقی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. هرچند که این گونه تفاسیر، می‌تواند حکایت‌گر این مطلب باشد که مداخلات بشردوستانه به عنوان ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های ملی دولت آمریکا به کار می‌رود و تلاشی است، برای معنا دادن به سیاست خارجی آمریکا توصیف شده است. عده‌ای معتقدند که با فروپاشی شوروی، سیاست خارجی آمریکا که عمدتاً بر مبنای دشمنی با شوروی شکل گرفته بود،

به نوعی دچار بحران معنا شد؛ از این رو لازم بود تا با مداخلات بشردوستانه به نوعی به حل بحران معنای سیاست خارجی آمریکا کمک شود. (حسین نوروزی و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۳۱۳)

۶- بحران افغانستان (۲۰۰۱)

در ابتدا می توان گفت همان طور که حادثه ی ۱۱ سپتامبر نقطه ی عطفی در تاریخ روابط بین الملل لحاظ می کند، حضور ناتو که با ترغیب ایالات متحده آمریکا صورت گرفت و این کشور که قصد داشت بار مسئولیت امنیت افغانستان را میان کشورهای مختلف تقسیم نماید؛ خود نیز نقطه ی عطفی در حیات سازمان پیمان آتلانتیک شمالی محسوب می شود. سازمانی که در سال ۱۹۴۹ میلادی با حمایت و رهبری آمریکا در پی ترس و وحشت شدید کشورهای اروپای غربی از حملات توسعه طلبانه ی ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق ایجاد شد و در واقع ناتو محصول دوران پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد است. (حشمت اله ابراهیم، ۱۳۸۷، ص ۱۳۴)

کارشناسان وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را که نقطه ی عطفی در تاریخ تحول ناتو بر می شمارند، به این علت که این سازمان با درخواست آمریکا و برای حمایت از منافع آمریکا، نخستین حضور فراآتلانتیکی خویش را در کشور افغانستان تجربه نمود. حال پس از این توضیح مختصر ادامه خواهیم داد که عملکرد آمریکا در بحران افغانستان را می توان در دو قسمت کاملاً به هم وابسته بیان کرد. قسمت اول به این شرح است که زمانی که آمریکا مورد حمله ی عملیات تروریستی می گردد، شورای امنیت یک روز پس از این حادثه حملات تروریستی صورت گرفته را محکوم می نماید، چنین اقداماتی را تهدید علیه صلح و امنیت بین الملل برمی شمارد (مقصود رنجبر، ۱۳۸۳، ص ۲۱۹) و قطعنامه ی ۱۳۷۳ در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی در ۹ ماده براساس فصل هفتم منشور به تصویب این شورا می رسد؛ لذا در این قطعنامه با پدیده ی تروریسم در سطح جهانی برخورد شدید و بی سابقه ای صورت گرفت. (پرویز ورجاوند، ۱۳۸۰، ص ۸)

بنابراین، آمریکا در قسمت اول از حمایت بی چون و چرای سازمان ملل برخوردار می گردد و به بهانه ی مبارزه با تروریسم، طالبان و القاعده نیروهای خویش را جزو پیشگامان نیروهای خارجی به افغانستان گسیل می دارد و فرماندهی عملیات را نیز برعهده می گیرد. در قسمت دوم؛ اما با سقوط طالبان در افغانستان توسط آمریکا و دیگر متحدانش که خود اول ماجرا بود، به این دلیل که عدم

دستیابی به اهدافی که قبل از اشغال افغانستان توسط آمریکا ترسیم گردیده بود و همچنین تداوم بحران در این کشور و هزینه‌هایی که آمریکا متحمل گردیده بود، جملگی باعث شد که آمریکا، ناتو را ترغیب نماید که به بحران افغانستان ورود نماید؛ (حسن صبحی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۴)

لذا ورود ناتو به افغانستان براساس قطعنامه‌ی ۱۵۱۰ شورای امنیت در اکتبر ۲۰۰۳ میلادی آغاز می‌شود و این سازمان، یکی از علت‌های اصلی حضور خود در افغانستان را ایجاد امنیت و ثبات در افغانستان اعلام می‌دارد که به نظر می‌رسد این دلایل تنها پوشش ظاهری عملیات تهاجمی آمریکا و ناتو به افغانستان است. (حشمت‌اله ابراهیمی، ۱۳۸۷، ص ۳۸)

بنابراین، به علت اینکه اهداف و منافع آمریکا در بحران مذکور قابل تعریف است، این کشور در فاز اول از حمایت شورای امنیت بهره می‌برد و در ادامه در فاز دوم ناتو را دخالت می‌دهد. نتیجتاً حضور ناتو در راستای اهداف و راهبردهای ایالات متحده‌ی آمریکا می‌باشد.

۷- بحران عراق (۲۰۰۳)

شاید ساده لوحی باشد اگر بپنداریم که هدف آمریکا از حمله به عراق صرفاً خلع عراق از سلاح‌های کشتار جمعی است؛ زیرا عراق نیز مانند هر کشور دیگری که دارای استقلال و تمامیت ارضی است، از دیدگاه قانون بین‌الملل حق تملک و نگهداری هر نوع سلاحی را داراست؛ بنابراین، ابعاد این حمله بسیار گسترده‌تر از خلع سلاح ظاهری عراق است. گذشته از این آمریکا به گزارش بازرسان سازمان ملل نیز وقعی ننهاد و خود را مصمم به حمله می‌دانست. صرف‌نظر از علت‌هایی که برای این حمله می‌توان برشمرد که جای آن به‌طور حتم در این مقاله نیست به‌طور کلی می‌توان گفت که بحران عراق فصل جدیدی را در روابط بین اروپا و آمریکا آغاز کرد. به این معنی، این بحران موجب شد اختلاف‌های متعددی که طی ۱۵ سال پس از پایان جنگ سرد بین اروپا و آمریکا وجود داشت بروز کند؛ در حالی که آمریکا و برخی کشورهای اروپایی از جمله کشورهای اروپای شرقی، طرفدار جنگ و انجام عملیات نظامی علیه رژیم عراق بودند، سایر کشورهای اروپایی، مخالفت خود را به‌شدت با متوسل شدن به این روش‌ها اعلام نمودند. (منصور رحمانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۰۶)

لیکن با تمامی اختلافات موجود، آمریکا لشکرکشی خویش را با تعداد محدودی از متحدان خویش آغاز نمود. پس از سقوط صدام حسین همانند سقوط طالبان در افغانستان، آمریکا به‌تنهایی نه توان

فرماندهی و تحمل هزینه‌ها را داشت و نه اینکه به موفقیت‌های ارزشمند و تحسین شده دست یافت؛ لیکن ناتو را نیز در این بحران دخالت داد. (منصور رحمانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱۵)

آنچه که از بررسی جزییات این بحران که تا حال حاضر کارشناسان خبره‌ای به این موضوع پرداخته‌اند می‌توان برداشت نمود این است که با وصف اختلافات دیدگاه‌های اعضای ناتو که جنبه‌ی درونی سازمان را دارد؛ تا مادامی که منافع آمریکا و اروپا و به‌خصوص آمریکا در نظر گرفته شود، به‌طور حتم اقدامات ناتو با مشکلی مواجه نمی‌شود.

به‌طوری که هنری کیسینجر اختلافات میان آمریکا و اروپا و دیگر اعضای ناتو را در طول بحران عراق و پس از آن را با «بگومگوهای خانوادگی» مقایسه می‌نماید. (منصور رحمانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱۵)

دخالت دادن نیروهای ناتو در بحران‌ها برای یک بازه‌ی طولانی‌تری صورت می‌گیرد. هر چند که حضور نیروهای ناتو در بحران‌ها شاید تماماً با میل و رغبت واقعی آمریکا نباشد، شاید چاره‌ای جز این ندارد که این مطلب در بررسی بحران‌های افغانستان و عراق قابل مشاهده می‌باشد.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله، کنکاش و بررسی ریشه‌ها و علل جابه‌جایی نقش شورای امنیت و ناتو در بحران‌ها و اختلافات بین‌المللی بود؛ به همین دلیل، مجموعه‌ی مطالب ارائه شده معطوف به یافتن پاسخی برای این منظور بوده است. پاسخ مورد نظر را می‌توان در جای‌جای مقاله‌ی حاضر یافت. با این همه بر پایه‌ی آنچه تاکنون گفته‌ایم، در شرایط بعد از جنگ سرد آمریکا پس از فروپاشی رقیب خود یعنی اتحاد جماهیر شوروی سابق، اساساً در میان دولت‌های غربی تنها کشوری بود که توانایی رهبری سیاسی و ایدئولوژیک آن‌ها را دارا بود. بر همین اساس و با استفاده از خلاء قدرت ناشی از هم‌پاشیدگی ابرقدرت رقیب، این کشور در بحران‌ها و اختلافات بین‌المللی حاضر به دخالت است که در بردارنده‌ی منافی برای آن باشد و در غیر این صورت دخالتی صورت نمی‌گیرد. لازم به توضیح اینکه، همانطور نیز که بارها گفته شد چنانچه دخالت در راستای اهداف و منافع این کشور باشد به دو صورت مبادرت به این دخالت می‌نماید. یکی اینکه چنانچه از حمایت سازمان ملل برخوردار باشد از پوشش شورای امنیت برای دستیابی به اهداف خویش بهره می‌برد و اگر از حمایت این سازمان مایوس گردد، با دخالت دادن ناتو به سیاست‌های خویش جامه‌ی عمل می‌پوشاند که این موضوع در بحران‌هایی که در این مقاله هرچند به‌صورت مختصر مورد بررسی قرار گرفت، قابل مشاهده می‌باشد.

بنابراین، تا مادامی که در عرصه‌ی بین‌الملل ما شاهد یکه‌تازی آمریکا باشیم، چاره‌ای جز این نداریم. مگر اینکه با قدرت گرفتن کشورهای از قبیل هند، چین و برزیل در فضای بین‌المللی ما شاهد آن باشیم که افزایش قدرت این کشورها به کاهش قدرت آمریکا در مناسبات بین‌المللی بیانجامد. خاتمه‌ی سخن اینکه، آمریکا در حال حاضر با در دست داشتن دو ابزار؛ یکی شورای امنیت و دیگر ناتو در توسل به زور، از هیچ تلاشی در جهت پیگیری منافع ملی خویش کوتاهی نمی‌نماید و این اعمال توسل به زور هم در قالب شورای امنیت و هم در قالب ناتو با رنگ و لعاب حقوقی، مداخلات خویش را برای جامعه‌ی بین‌المللی قابل پذیرش می‌نماید و همچنین می‌توان گفت که آمریکا به شکلی ظریف توازن جایگاه شورای امنیت و ناتو را تا جایی که هر دو در یک سطح قابل قبولی از دیدگاه خود قرار داشته و حاصل جمع جبری این دو همواره در دخالت دادن آن‌ها در بحران‌های بین‌المللی صفر باشد، را حفظ می‌نماید و هیچ‌گاه حاضر به برتری یکی بر دیگری تا حال حاضر نبوده است و این دو ابزار موتور محرکه‌ی توسل به زور آمریکا در هر نقطه از جهان می‌باشند.

فهرست منابع

الف) فارسی

- ابراهیمی، حشمت‌اله (۱۳۸۷)؛ حضور ناتو در افغانستان و تاثیرات آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات دفاعی و امنیتی، ۵۳، زمستان ۱۳۸۷، از ۱۳۳ تا ۷۲.
- آسایش زارچی، محمدجواد (۱۳۷۴)؛ بحران بوسنی و مذاکرات صلح، اطلاعات، ۱۰/۱۳۷۴.
- آقایی، سید داود (۱۳۷۶)؛ بررسی عملکرد شورای امنیت در حل بحران بوسنی و هرزگوین، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران، ۳۶، بهار ۱۳۷۶، از ۱۰۱ تا ۱۳۰).
- ارجینی، حسین (۱۳۸۴)؛ بررسی عملکرد شورای امنیت سازمان ملل در قبال تهاجم عراق به ایران و کویت، معرفت، ۹۴، مهر ۱۳۸۴، از ۹۸ تا ۱۰۵.
- آوارز، خوزه‌ای (۱۳۷۷)؛ شورای امنیت: گذشته و حال، سید داود آقایی، راهبرد، ۱۵ و ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۷۷، از ۱۳۹ تا ۱۶۲.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۷)؛ سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا و نظریه‌ی ظهور نقش منطقه‌ای ایران، سیاست خارجی، ۱۵، شهریور ۱۳۸۷، از ۵۹ تا ۸۸.
- پورموسوی، سید موسی؛ غلامی، مجید؛ جودی، محمدی (۱۳۹۲)؛ جایگاه جمهوری اسلامی ایران در رویکرد نوین امنیتی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، سیاست دفاعی، ۸۳، تابستان ۱۳۹۲، از ۱۴۷ تا ۱۶۶.
- خالوزاده، سعید (۱۳۷۵)؛ مواضع شورای امنیت در قبال جنگ عراق و کویت، تهران، وزارت امور خارجه.
- خوشرو، سعید (۱۳۸۱)؛ حمله آمریکا به عراق؛ سه سناریوی احتمالی برای خاورمیانه، اقتصاد انرژی، ۴۲، آبان ۱۳۸۱، از ۳۲ تا ۳۵.
- رحمانی، منصور (۱۳۸۳)؛ بحران عراق: ناتو و روابط فرآتلانتیکی، سیاست خارجی، ۷۲، زمستان ۱۳۸۳، از ۱۰۰۵ تا ۱۰۲۸.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۷)؛ ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سلطان‌زاده، سجاد (۱۳۹۰)؛ پیمان آتلانتیک شمالی ناتو از مداخله‌ی بشر دوستانه تا مسئولیت حمایت، رویدادها و تحلیل‌ها، ۲۶۳، دی ماه ۱۳۹۰، از ۷۰ تا ۷۳.
- سیف، احمد (۱۳۸۲)؛ هژمونی دلار، یورو و علت‌های واقعی یورش آمریکا به عراق، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۸۹ و ۱۹۰، خرداد و تیر ۱۳۸۲، از ۱۹۶ تا ۲۲۱.
- سی، جونیر، کریستوفر (۱۳۸۷)؛ حقوق بین‌الملل در قرن بیست و یکم، عباس کدخدایی، تهران، نشر میزان.

مقاله ۱. ایالات متحده آمریکا؛ شورای امنیت، ناتو و جابه‌جایی نقش‌ها □ ۲۷

- صبحی، حسن (۱۳۸۰)؛ بازتاب حمله‌ی آمریکا به افغانستان در افکار عمومی بین‌الملل، مطالعات دفاعی و امنیتی، ۲۸، پاییز ۱۳۸۰، از ۱۳۷ تا ۱۵۸.
- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۶)؛ ناتو پس از جنگ سرد: چالش‌ها و اهداف پیش‌رو (بخش دوم)، گزارش، ۱۹۲، آبان و آذر ۱۳۸۶، از ۵۲ تا ۵۴.
- نوروزی، حسین؛ جوانشیری، احمد (۱۳۸۴)؛ شورای امنیت و تحول مداخلات بشردوستانه پس از جنگ سرد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، ۶۹، پاییز ۱۳۸۴، از ۲۸۹ تا ۳۱۶.
- روزنامه کیهان (۱۳۷۳/۱۱/۱۰).
- همشهری پایداری، کد خبر ۵۸۷۴۸، (۱۳۹۰/۱۲/۱۰).

ب) لاتین

- nato.usmission.gov.ambassador,20040123-Hegel.htm
- Nato agrees to train Iraqi forces”, International Herald Tribune, 29 June, 2004.
- UN.Doc/sc/Res,661,1990.
- UN.Doc/sc/Res,678,1990.
- UN.Doc/sc/Res,794,1992.

